

یوسف، رویابینِ بزرگ



بعد از ظهر روز سبت

مطالعه این هفته: پیدایش ۳۷: متی ۲۰: ۲۶، ۲۷؛ اعمال ۷: ۹؛ پیدایش ۳۸؛ پیدایش ۳۹؛ پیدایش ۴۰: ۱ تا ۴۱: ۳۶.

آیه حفظی: «و به یکدیگر گفتند: «اینک آن صاحبِ خوابها می‌آید!» (پیدایش ۳۷: ۱۹).

داستان یوسف (پیدایش ۳۷ - ۵۰) آخرین بخش از کتاب پیدایش را پوشش می‌دهد، از اولین رویاهای او در کنعان (پیدایش ۳۷: ۱ تا ۱۱) تا مرگ او در مصر (پیدایش ۵۰: ۲۶). در واقع، داستان زندگی یوسف در کتاب پیدایش بخش بیشتری را نسبت به داستان زندگی بقیه مشایخ اشغال کرده است. اگرچه یوسف تنها یکی از پسران یعقوب است، اما در پیدایش به عنوان سالار بزرگ قوم، مانند ابراهیم، اسحاق و یعقوب معرفی شده است. همانطور که خواهیم دید، زندگی یوسف همچنین نشان‌دهنده دو حقیقت مهم الهیاتی است: نخست، خداوند به وعده‌های خود عمل می‌کند؛ دوم، خدا می‌تواند شرارت را به خیر تبدیل کند.

در مطالعه این هفته، ما بر روی بخش اولیه زندگی یوسف تمرکز خواهیم کرد. او پسر مورد علاقه یعقوب است که به طعنه به *ba'al hakalomot*، «رؤیاپرداز» ملقب شده است (پیدایش ۳۷: ۱۹)، که به معنای واقعی کلمه «استاد رویاها» است، به این معنا که او متخصص رویاها است. این عنوان برای او بسیار مناسب است، زیرا او نه تنها رؤیاهای نبوی را دریافت، درک، و تعبیر می‌کند، بلکه همچنین در زندگی خود آنها را به انجام می‌رساند. در این فصل‌ها، باز هم خواهیم دید که مشیت خداوند حتی با وجود شرارت و تباهی قلب انسان، تایید شده و قطعی است.

درس این هفته را مطالعه کنید تا برای روز سبت در ۲۱ خرداد - ۱۱ ژوئن آماده شوید.

مشکلات خانوادگی

بالاخره یعقوب در این سرزمین ساکن می شود. در حالی که متن کتاب مقدس می گوید که اسحاق فقط «غریبه ای» در این سرزمین بود، متن همچنین می گوید که یعقوب «در زمین ساکن شد» (پیدایش ۳۷: ۱). با این حال، پس از آن، همانگونه که در حال استقرار در زمین موعود بود، این بار مشکلاتش از درون خانواده شروع شد. جدال بر سر تملک زمین یا استفاده از چاه آب نیست. بلکه، عمدتاً مسائل روحانی می باشد.

پیدایش ۳۷: ۱ تا ۱۱ را بخوانید. کدام نیروی محرکه درونی خانواده باعث شد یا زمینه را مساعد ساخت که برادران یوسف تا این حد از او متنفر باشند؟

از همان ابتدا، می دانیم که یوسف، پسر دوران کهولت یعقوب (پیدایش ۳۷: ۳)، از رابطه خاصی با پدرش برخوردار بود، پدری که «او را از همه برادرانش بیشتر دوست داشت» (پیدایش ۳۷: ۴). او حتی تا آنجا پیش رفت که برای یوسف «تنپوشی رنگارنگ» تهیه کرد (پیدایش ۳۷: ۳)، لباس یک شاهزاده (دوم سموئیل ۱۳: ۱۸) که نشانه‌ای از نیت درونی یعقوب برای ارتقای یوسف، اولین پسر راحیل به مقام نخست زادگی بود.

در واقع، آینده، آرزوهای یعقوب برای یوسف را تأیید خواهد کرد، زیرا یوسف در نهایت حق نخست زادگی را دریافت خواهد کرد (اول تواریخ ۵: ۲). پس جای تعجبی نیست که برادران یوسف بسیار از او متنفر بودند و حتی نمی توانستند با او گفتگوی مسالمت آمیزی داشته باشند (پیدایش ۳۷: ۴).

علاوه بر این، یوسف گزارش کارهای ناپسندی که از برادرانش سر میزد را به پدرش می داد (پیدایش ۳۷: ۲). هیچ کس از خبرچین خوشش نمی آید.

بنابراین هنگامی که یوسف رویاهای خود را در میان گذاشت و مطرح کرد که خداوند او را در مقام بالاتری قرار خواهد داد و برادرانش، در برابر او تعظیم خواهند کرد، آنها بیشتر از او متنفر شدند. ویژگی اصلی نبوی رویاها حتی با این واقعیت که آنها تکرار می شوند تأیید شده است (به پیدایش ۴۱: ۳۲ مراجعه کنید). اگرچه یعقوب آشکارا یوسف را سرزنش کرد (پیدایش ۳۷: ۱۰)، اما این واقعه را به خاطر سپرد و در مورد معنای آن تأمل کرد و منتظر تحقق آن بود (پیدایش ۳۷: ۱۱). بدین معنا که شاید در اعماق وجودش فکر می کرد که بالاخره ممکن است چیزی در این رویاها وجود داشته باشد. حق با او بود، هر چند در آن زمان نمی توانست معنی آن را درک کند.

متی باب ۲۰: ۲۶، ۲۷ را بخوانید. چه اصل مهمی در اینجا آشکار می شود، و چگونه می توانیم یاد بگیریم آنچه را که آموزش می دهد در زندگی خود اجرا کنیم؟

حمله به یوسف

قایع پیش رو هر چند که وحشتناک باشند، لیکن درک آنها مشکل نیست. نزدیکی و حتی قرابت خانوادگی با کسی که از او متنفر هستید، به ناچار دیر یا زود دردسر ایجاد می کند و چنین شد.

پیدایش ۳۷:۱۲ تا ۳۶ را بخوانید. این مسئله که قلب های گناهکار و متحول نشده چقدر خطرناک و اهریمنی هستند و می توانند هر یک از ما را به چه کاری سوق دهند، به ما چه می آموزد؟

برادران یوسف از او متنفر بودند زیرا از لطفی که خدا نسبت به یوسف داشت حسادت می ورزیدند (اعمال رسولان ۷: ۹)، لطفی که در مراحل بعدی رویدادها در هر مرحله تأیید می شود. وقتی یوسف راه خود را گم می کند، مردی او را می یابد و راهنمایی می کند (پیدایش ۳۷: ۱۵). وقتی برادران یوسف برای کشتی او نقشه می کشند، رئوبین مداخله می کند و پیشنهاد می کند که به جای آن او را در گودالی بیندازند (پیدایش ۳۷: ۲۰ تا ۲۲).

در اینجا، تصور نوع نفرت ابراز شده، به خصوص برای یکی از اعضای خانواده خود، دشوار است. چگونه این مردان جوان می توانستند کاری به این بی رحمی و ظالمانه را انجام دهند؟ آیا آنها حتی برای چند لحظه فکر نمی کردند که این موضوع چه تأثیری بر پدرشان خواهد گذاشت؟ هر انزجاری هم که نسبت به پدرشان به خاطر علاقه او به یوسف داشتند، انجام چنین کاری نسبت به یکی از فرزندانش، واقعاً نفرت انگیز بود. چه تجلی قدرتمندی از اینکه انسان ها چقدر می توانند شرور و بی رحم باشند.

«اما بعضی از ایشان [برادران] ناراحت بودند. آنان به خاطر شرکت در انتقام جویی از یوسف، احساس رضایت نمی کردند. بزودی گروهی مسافر از دور دیده شد که به ایشان نزدیک می شدند. قافله ای از طایفه اسماعیل به همراه کالاهایشان از آنسوی اردن به طرف مصر در حرکت بودند. و اینک یهودا به برادران خود گفت که به جای رها کردن یوسف در چاه، بهتر است که او را به این بازرگانان بی دین بفروشند. به این ترتیب، یوسف از سر راه ایشان برداشته می شد و آنان از خون او مبری می شدند. یهودا به ایشان گفت: «دست ما بر وی نباشد، زیرا که او برادر و گوشت ماست. آنگاه، برادرانش با این پیشنهاد موافقت کرده و یوسف را از چاه بیرون آوردند.»

پس از پرتاب کردن او به گودال با این نیت که بعداً او را بکشند، کاروانی از آنجا عبور می کند و یهودا به برادرانش پیشنهاد می کند که یوسف را به آنها بفروشند (پیدایش ۳۷: ۲۶، ۲۷). پس از اینکه یوسف به مدیانی ها فروخته شد (پیدایش ۳۷: ۲۷)، مدیانیان او را به شخصی در مصر می فروشند (پیدایش ۳۷: ۳۶)، بنابراین آینده پرشکوه وی را رقم می زنند.

چرا اینقدر مهم است که به دنبال قدرت خداوند برای تغییر خصلت های بد شخصیت خود باشید، قبل از اینکه آنها بتوانند خود را در مقطعی از زندگی شما به صورت اعمالی نشان دهند که هرگز تصور نمی کنید که آنها را از خودتان بروز دهید؟

۱۷ خرداد

سه شنبه

یهودا و تamar

داستان زندگی تamar در اینجا بی جا و بی دلیل مطرح نشده است. این واقعه از نظر زمانی به دنبال فروش یوسف در مصر است (پیدایش ۳۸: ۱) و با این واقعیت که یهودا به تازگی برادرانش را ترک کرده است، همسو می باشد، که به اختلاف او با آنها اشاره دارد. علاوه بر این، متن تعدادی از کلمات و موضوعات مشترک با فصل قبل را به اشتراک می گذارد و همان درس الهیاتی را به همراه دارد: یک اقدام اهریمنی که به یک رویداد مثبت در ارتباط با رستگاری تبدیل خواهد شد.

پیدایش ۳۸ را بخوانید. رفتار یهودا را با تamar کنعانی مقایسه کنید. کدام یک از این دو فرد صالح تر بودند و چرا؟

یهودا یک همسر کنعانی اختیار می کند (پیدایش ۳۸: ۲) که با او سه پسر به نام های عیر، اونان و شیل دارد. یهودا تamar کنعانی را به همسری عیر، اولین فرزندش، در می آورد تا از بقای شجره ای مناسب اطمینان حاصل کند. هنگامی که عیر و اونان به دلیل شرارتشان توسط خدا کشته می شوند، یهودا ازدواج آخرین پسرش، شیله، با تamar را به او وعده می دهد. بعد از مدتی، زمانی که به نظر می رسد یهودا وعده خود را فراموش کرده است، همانطور که پس از مرگ همسرش برای تسکین خود به تمهه می رود، تamar تصمیم می گیرد نقش فاحشه ای را بازی کند تا او را مجبور کند تا به وعده اش عمل کند. چون یهودا پول نقدی برای پرداخت به فاحشه که او را نمی شناسد ندارد، قول می دهد که بعداً بزی از گله اش را برای او بفرستد. در همین حال، تamar از او می خواهد که در این بین، به عنوان ضمانتی مشهود برای پرداخت بدهیش، مهر و بند آن و عصایش را به او بدهد. تamar از نزدیکی با او آbstن می شود. وقتی بعداً متهم به فاحشه گری می شود، مهر و بند آن و عصای او را به اتهام زنده اش یهودا نشان می دهد. یهودا می فهمد و عذرخواهی می کند.

نتیجه این ماجرای شنیع تولد فارص به معنای «شکستن از میان» است، که مانند یعقوب به عنوان فرزند دوم به دنیا آمد ولی مقام نخست زادگی را بدست آورد و در تاریخ نجات به عنوان جد داود نام گرفت (روت ۴: ۱۸ تا ۲۲). که در نهایت عیسی مسیح از نسل او متولد می شود (متی ۱: ۳). در مورد تamar، او اولین زن از چهار زنی است و پس از او می آیند، راحاب

(متی ۱: ۵)، روت (متی ۱: ۵، ۶)، و همسر اوریا (متی ۱: ۶) که از نظر تبار شناسی پیش از مریم، یعنی مادر عیسی بود (متی ۱: ۱۶).

از این داستان می‌توانیم درس بگیریم که: همانگونه که خدا تamar را از طریق فیض خود نجات داد و شر را به نیکی تبدیل کرد، او قوم خود را نیز از طریق صلیب عیسی نجات خواهد داد. و در مورد یوسف، خدا از مشکلات او برای نجات یعقوب و پسرانش استفاده خواهد کرد.

چهارشنبه

۱۸ خرداد

یوسف، برده ای در مصر

اکنون جریان داستان‌های یوسف را پی می‌گیریم که با واقعه زندگی تamar «منقطع» شده بود. یوسف اکنون به عنوان برده ای برای «امیر قراولان»، که مسئول زندان مقامات سلطنتی است، کار می‌کند (پیدایش ۴۰: ۳، ۴؛ پیدایش ۴۱: ۱۰ تا ۱۲).

پیدایش باب ۳۹ را بخوانید. با توجه به مثال یوسف که به عنوان مدیر زیر نظر فوطیفار کار می‌کرد، چه عواملی منجر به کسب چنین موفقیتی برای او شد؟

تقریباً بلافاصله، یوسف به عنوان مردی موفق شناخته می‌شود (پیدایش ۳۹: ۲، ۳). او آنقدر خوب بود و اربابش آنقدر به او اعتماد داشت که «هرچه داشت به دست او سپرد» و حتی او را «بر امور خانه‌اش گماشت» (پیدایش ۳۹: ۴).

اما موفقیت یوسف، او را فاسد نمی‌کند. هنگامی که همسر فوطیفار متوجه او می‌شود و می‌خواهد با او همبستر شود، یوسف صراحتاً از چنین عملی تبری می‌جوید و ترجیح می‌دهد شغل و امنیت خود را از دست بدهد تا اینکه «مرتکب این شرارت بزرگ شود و به خدا گناه ورزد» (پیدایش ۳۹: ۹). آن زن که از امتناع یوسف تحقیر شده بود، به دروغ به خدمتکاران و شوهرش گزارش می‌دهد که یوسف قصد تجاوز به او را داشته است. در نتیجه یوسف به زندان انداخته می‌شود.

یوسف در اینجا چیزی را تجربه می‌کند که همه ما تجربه کرده‌ایم: احساس رها شدن از سوی خدا، حتی در این زمان دشوار، «خداوند با یوسف بود» (پیدایش ۳۹: ۲۱).

سرانجام، خداوند وارد عمل می‌شود، و بر رابطه یوسف با افسر زندان تأثیر می‌گذارد. خداوند در اینجا نیز مانند خانه ارباب یوسف، او را برکت می‌دهد. او آشکارا مردی با عطایای خداوندی و لایق است و اکنون، با وجود شرایط بدتر (بالاخره، قبلاً، او هنوز یک برده بود!)، او به دنبال بهترین استفاده از موقعیت خود است. با اینحال، عطایای او هر چه باشند، آیات به وضوح نشان می‌دهد که در نهایت فقط خدا بود که موفقیت را برای او به ارمغان آورد. «و رئیس زندان با آنچه به دست یوسف سپرده بود، کاری نداشت، زیرا خداوند با یوسف بود،

و او را در هر چه می‌کرد، کامیاب می‌ساخت» (پیدایش ۳۹: ۲۳). چقدر مهم است که همه کسانی که با استعداد هستند، همه کسانی که «موفق» هستند، به یاد داشته باشند که هر آنچه که دارند از کجا می‌آید!

پیدایش ۳۹: ۷ تا ۱۲ را بخوانید. یوسف چگونه در برابر خواسته های اهریمنی همسر فوطیفار مقاومت کرد؟ چرا یوسف بطور خاصی گفت که چنین عملی، گناهر ضد خداست؟ او از شناخت ماهیت گناه چه حکمتی از خود نشان می‌دهد؟

۱۹ خرداد

پنجشنبه

روایهای فرعون

پیدایش ۴۰: ۱ تا ۴۱: ۳۶ را بخوانید. خواب های فرعون با خواب افسران او چه ارتباطی دارند؟ اهمیت این تشابه چیست؟

ماهیت مشیتی و نبوی وقایع همچنان ادامه دارد. با گذشت زمان، یوسف مسئولیت زندانیان را بر عهده می‌گیرد، دو نفر از آنها افسران سابق فرعون، پیشخدمت و نانوا بودند (پیدایش ۴۱: ۹ تا ۱۱). هر دوی آنها از رویاهایی که نمی‌توانند آن‌ها را درک کنند، نگران هستند، زیرا «کسی نیست آنها را تعبیر کند» (پیدایش ۴۰: ۸). سپس یوسف خوابهای آنها را تعبیر می‌کند. به موازات رویاهای دو تن از کارکنان دربار، فرعون نیز دو خواب می‌بیند که هیچ کس نمی‌تواند آنها را تعبیر کند (پیدایش ۴۱: ۱ تا ۸). ساقی در آن لحظه به مشیت خدا، یوسف را به یاد می‌آورد و او را به فرعون توصیه می‌کند (پیدایش ۴۱: ۹ تا ۱۳).

همسو با دیگر رویاهای فرعون نیز مانند کارکنان دربار مضطرب است، و مانند آنها رویاهای خود را آشکار و بیان می‌کند (پیدایش ۴۱: ۱۴ تا ۲۴) و یوسف آنها را تعبیر می‌کند. مانند رؤیاهای کارکنان دربار، رویاهای فرعون هم نمادهای مشابهی را نشان می‌دهند: دو گله گاو (فربه و لاغر) درست همانطور که دو دسته از خوشه های غلات (قطور و نازک) نشان دهنده دو سال هستند، یکی خوب و دیگری بد. هفت گاو، متشابه با هفت دسته از خوشه ها هستند و همان پیام را تکرار می‌کنند، که دلیلی بر منشأ الهی آنهاست، درست مانند رویاهای یوسف (پیدایش ۴۱: ۳۲؛ مقایسه با پیدایش ۳۷: ۹).

گرچه یوسف کسی است که خواب را برای فرعون تعبیر کرد، اما، همچنین یوسف اطمینان حاصل می‌کند که فرعون بداند که این خدا، الوهیم، بوده که کارهایی را که خود انجام می‌دهد را به پادشاه نشان داده است (پیدایش ۴۱: ۲۵، ۲۸). همچنین به نظر می‌رسد که فرعون این پیام را دریافت کرده است، زیرا هنگامی که تصمیم می‌گیرد شخصی را به سرپرستی سرزمین مصر منصوب کند، استدلال او چنین بود:

«چون خدا تعبیر خوابها را به تو آشکار کرده است، پس داناترین و حکیم‌ترین شخص تو هستی. هم اکنون تو را بر این امر مهم می‌گمارم. تو شخص دوم سرزمین مصر خواهی شد و فرمانت در سراسر کشور اجرا خواهد گردید» (پیدایش ۴۱: ۳۹، ۴۰).

چه جالب: به لطف خدا، مقام یوسف از حاکمی خانه فوطیفار به حاکمیت بر زندان و سپس به حاکمیت بر تمام سرزمین مصر ارتقا پیدا می‌کند. چه داستان قدرتمندی در مورد اینکه چگونه، حتی در زمانیکه شرایط وحشتناک به نظر می‌رسد، مشیت‌های الهی آشکار می‌شوند.

چگونه می‌توانیم یاد بگیریم که به خدا و وعده‌های او اعتماد کنیم، در حالی که به ظاهرا سوئی خدا مقدر نشده‌اند، و در واقع، خدا ساکت به نظر می‌رسد؟

۲۰ خرداد

جمعه

اندیشه ای فراتر: اِن جی وایت، فصل «یوسف در مصر»، صفحات ۲۱۳ تا

۲۲۳، از کتاب مشایخ و انبیا.

«یوسف و دانیال در مراحل ابتدائی زندگی خود، درست زمانی که در حال عبور از نوجوانی به بزرگسالی بودند، از خانه و کاشانه خود دور شدند و به عنوان اسیر به سرزمین‌های بت پرست منتقل گردیدند. به خصوص یوسف در معرض وسوسه‌هایی بود که تغییرات بزرگی از بخت و اقبال را برای او به همراه داشت. یوسف، در خانه پدر، کودکی عزیز دردانه و محبوب؛ در خانه فوطیفار غلام، و سپس امینو معاشر؛ مردی اهل کار و پیشه، سواد آموخته، دور اندیش، مردمی؛ در سیاه چال فرعون، یک زندانی دولتی، بی‌گناه و قربانی بی‌عدالتی، و ناامید از اثبات بی‌گناهی یا امید به آزادی؛ فراخوانده می‌شود تا در یک بحران بزرگ، ملتی را رهبری کند - چه چیزی او را قادر ساخت که درستی و تمامیت خود را حفظ کند؟ . . .

«یوسف در کودکی عشق و ترس از خدا را آموخته بود. غالباً در چادر پدرش، زیر ستارگان آسمان سوریه، داستان رؤیای شبانه یعقوب در بیت‌ئیل، نردبانی که از آسمان به زمین وصل بود، نزول و صعود فرشتگان، و از او، کسی که از عرش بالا خود را بر یعقوب آشکار کرده بود، برای او گفته شده بود. به او داستان درگیری یعقوب در کنار رود یبوق گفته شده بود، زمانی که یعقوب با انکار از گناهان، پیروز و فاتح ایستاد و لقب مبارز با خدا را دریافت کرد.

«زندگی پاک و ساده یوسف، پسری چوپان که از گله‌های پدرش نگهداری می‌کرد، باعث رشد قدرت و توانایی جسمی و فکری او شده بود. او بوسیله ارتباط با خدا از طریق طبیعت و مطالعه حقایق بزرگی که به عنوان امانتی مقدس از پدر به پسر منتقل شده بود، قدرت ذهن و استحکام و پایداری در حفظ اصول را کسب کرده بود.

«یوسف در میان بحران زندگی خود، هنگامی که آن سفر وحشتناک را از خانه کودکی خود در کنعان به اسارتی که در مصر در انتظارش بود، انجام می‌داد، برای آخرین بار بر فراز تپه‌هایی که خیمه‌های خویشاوندانش در آن نهفته بودند، نگاه کرد، او خدای پدرش را به یاد آورد. او درس‌های دوران کودکی‌اش را به یاد آورد و روحش از عزم برای اثبات حقیقت خویش

به وجد آمد - تا همیشه مانند مطیع و تابع پادشاه آسمان عمل کند.» - (الن جی. وایت، آموزش، ص ۵۱، ۵۲).

سوالاتی برای بحث:

۱. یوسف را با دانیال و عیسی مقایسه کنید. وجه اشتراک آنان چیست؟ چگونه یوسف و دانیال، به شیوه خود، جنبه هایی از عیسی و اینکه عیسی چگونه خواهد بود را آشکار می کنند؟

۲. در کلاس، در مورد سوال پایان مطالعه روز پنجشنبه صحبت کنید. چگونه یاد می گیریم که به خدا اعتماد کنیم، وقتی همه چیز برای ما به خوبی پیش نمی رود همانطور که آنها در نهایت برای یوسف به خوبی پیش رفتند؟
